

موشح  
"صروف"

مندوق قرض الحسنه  
شهيد رجائي ويا هجر







مصدر ← ماضی ← مضارع ← امر

« ماضی » یعنی از « مصدر » گذشته است.

« مضارع » « ماضی » « امر »

« امر » « مضارع » « مصدر »

« مصدر » بر زمان دلالت نمی کند.

اسمی که دلالت بر حدث (واقع شدن) یا وصف (بپوشیدن حالتی) کند مصدر است.

در « فعل مجهول » فاعل وجود ندارد و در عوض نائب فاعل وجود دارد.

ماضی معلوم ← ماضی مجهول

مضارع معلوم ← مضارع مجهول ← امر مجهول

زدم	زدم	زدم	زدم	زدم	زدم	زدم	زدم
زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی
زد	زد	زد	زد	زد	زد	زد	زد
زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی
زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی
زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی	زدی

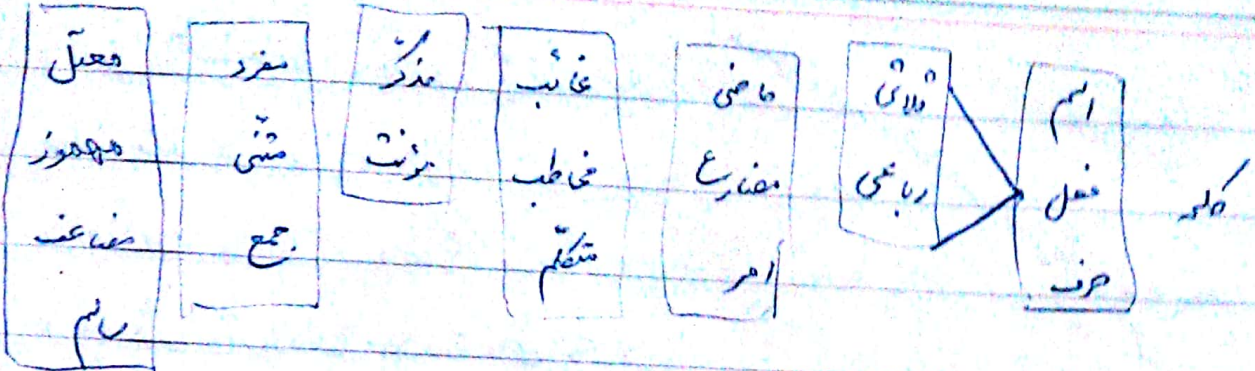
۷۶، ۷۷

بسم تعالی

کنتراستر = مؤنث

اسم	اسم	اسم	اسم
فعل	فعل	فعل	فعل
حرف	حرف	حرف	حرف
مکمل	مکمل	مکمل	مکمل
مکمل	مکمل	مکمل	مکمل
مکمل	مکمل	مکمل	مکمل
مکمل	مکمل	مکمل	مکمل

کسر : اسم ، دلالتی ، مجرد ، مهمل



به فعل که مضارع باشد در حالی که فاعل آن ماضی باشد.

..... مجرد ..... مجرد ..... مجرد ..... مجرد ..... مجرد

« در شب ۷۶/۷۸ »

ماضی معلومها

- ثلاثی متعدي
- ① مصدر با در تخریب کنیم.
  - ② حرف زائد مصدر را حذف کنیم.
  - ③ تا الفاعل و لام الفعل را منفتح کنیم.
  - ④ عن الفعل را بر حسب معنی اعراب می گذاریم.
  - ⑤ فعل ساخته شده را صرف می کنیم.

الضرب ← ضرب ← ضرب ← ضرب

ضمیر فاعلی

۱-	ضَرَبَا (جر)	مفرد	مذکر	غائب	
۲-	ضَرَبَا	تثنية			
۳-	ضَرَبُوا	جمع			
۴-	ضَرَبَتْ (جر)	مفرد	مؤنث		
۵-	ضَرَبَتْ	تثنية			
۶-	ضَرَبْنَ	جمع			
۷-	ضَرَبَتْ	مفرد	مذکر		مخاطب
۸-	ضَرَبْتُمَا	تثنية			
۹-	ضَرَبْتُمْ	جمع			
۱۰-	ضَرَبْتِ	مفرد	مؤنث		
۱۱-	ضَرَبْتِمْ	تثنية			
۱۲-	ضَرَبْتُنَّ	جمع			
۱۳-	ضَرَبْتُ	مفرد (وحد)	متکلم		
۱۴-	ضَرَبْنَا	جمع (الغیر)			

فاعل مفعول  
ماضی

۱ تا ۱۴ در صیغه جمع علامت تانیث است نه فاعل و فاعل در آن مستر است و ضمیرهاست  
برای صیغه های ۵ و ۱۳ یعنی

در صیغه های ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ به جهت جبریگی که از برای حرکات لام الفعل  
ساخته شده است

در صیغه ۸ و ۱۱ با الفیه یکین هستند ولی مشکل ایجاد نمی کنند چون فاعل در مقام خطاب است لذا مستحضر است که مذکر است و یا مؤنث.

صفاش در صیغه ۸ و ۱۱ و ۱۲ مستتر هستند و باقی صفتی مقتضی موجود است.   
 ↓   
 صفتی بارز

قَالَتْ السَّاءُ ← قَالَتِ السَّاءُ (التقاء کین شده است!)

۷۶، ۷۷، ۸

ل - ل  
سببه

### فعل مضارع معلوم :

① فعل ماضی مناسب را انتخاب کنیم

② یکی از حروف « ا ت ی ن » را انتخاب می کنیم

③ حرف اخذ کرده را مفتح کنیم

④ به جهت رفع تمامی حرکات فاء الفعل را مسکون کنیم

⑤ برای نشانه مضارع لام الفعل را ضمه می دهیم

ی ← عیب

ت ← خطاب و اناء

ا ← مکمل و جمله

ن ← مع الضم

« یا و ه » در صیغه ۱۰ مؤنث بودن است.

صیغه ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ همگی فاعلی در آن مستتر است و در باقی بارز است.

شماره	کلمه	حرف	نوع	گروه
۱	نَضْرِبُ (نحو)	ض	مفرد	غائب
۲	نَضْرِبَانِ	ا	ثنی	
۳	نَضْرِبُونَ	و	جمع	مؤنث
۴	نَضْرِبِي (هـ)	ض	مفرد	
۵	نَضْرِبَانِ	ا	ثنی	مخاطب
۶	نَضْرِبِينَ	ن	جمع	
۷	نَضْرِبِي (انت)	ض	مفرد	غائب
۸	نَضْرِبَانِ	ها	ثنی	
۹	نَضْرِبُونَ	هم	جمع	مخاطب
۱۰	نَضْرِبِي (ت)	یا	مفرد	
۱۱	نَضْرِبَانِ	ها	ثنی	مؤنث
۱۲	نَضْرِبِينَ	ن	جمع	
۱۳	أَضْرِبِي (انا)	ض	مفرد (وحدہ)	متکلم
۱۴	نَضْرِبِي (نحن)	ط	جمع (الغیر)	

در صیغہ های ۲ و ۳ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ عوض از رفع است و به جار علمه آمده است  
 و ۴ و ۶ و ۱۰ باید «یا» آورده شود ولی برای ۱۰ دادن مؤنث بودن از «یا» استفاده شده است.

فخار فاعلی که نوشته شده است الزاماً در صیغہ های کار زخمه است و بلکه مربوط به ماضی است.

صبح چهارشنبه ۷۶، ۷، ۹

بعد از ظهر چهارشنبه ۷۶، ۷، ۹ و صبح پنجشنبه ۷۶، ۷، ۹ عینت الامداد در معرفت (۱)

بسم الله تعالی

۷۶، ۷، ۱۲

فعل مجهول باید قبلاً مفعول داشته باشد (معنی لازم نیست!)

صیغه فعل مجهول: ۱) ابتداءً نگاه کنیم که فعل متعدی باشد.

ماضی: ۱) حرف ماقبل آخر ماضی می شود. (عین الفعل است همیشه)

۲) طیه الحروف متحرک ماقبل آن مفهوم می شود.

(معدول) استخرج ← استخرج ← استخرج (معدول)

مضارع ← مضرب (چون «ن» غیر است بر حرف آخر «ب» است)

مضارع:

۱) تحت بار متعدی باشد.

۲) حرف ماقبل آخر مضارع می شود (همیشه عین الفعل است)

۳) حرف مضارع را مفهوم می کنیم.

(معدول) استخرج ← استخرج (معدول)

اگر ماضی یک فعل مضارع چهار حرفی باشد، حرف مضارع را «مفهوم» است.

زُتِرَ ← زُتِرَ ← سَلِمَ ← سَلِمَ

اگر ماضی چهار حرفی نباشد، حرف مضارع در ماضی مضارع «مضارع» است. →

از جدول:

① ضربهٔ همان ظاهر (مضارع) را دارد، با این تفاوت که یا مضارع است

می‌آورد.

ضَرْبًا عَمْرًا ← چون «ت» فاعل است حذف می‌گردد  
ضَرْبًا عَمْرًا

ضَرْبًا زَيْدًا ← چون «ه» مفعول است، نایب فاعل می‌گردد  
ضَرْبًا (هو)

ضَرْبًا لَيْسًا ← چون «ت» فاعل است حذف می‌گردد «نایب» می‌گردد  
ضَرْبًا لَيْسًا

	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا
مضارع	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا
مضارع	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا
مضارع	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا
مضارع	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا
مضارع	ضَرْبًا	ضَرْبًا	ضَرْبًا

(مفعول و مجرور)

هو ← ه ← ضمائر مفعول (هو)

ا ← ا ← ضمائر مفعول (هو)

و ← و ← ضمائر مفعول (هو)

ها ← ها ← ضمائر مفعول (همی)

ما ← ما ← ضمائر مفعول (ما)

هن ← هن ← ضمائر مفعول (هن)

ن ← ن ← ضمائر مفعول (ن)

ك ← ك ← ضمائر مفعول (ك)

تَنْصُرُ كَمَا ← تَنْصُرُ مَنْ ← تَنْصُرُ اَنْ

(در اینجا باید وقت کرد که حرف مضارع باید با ضمیر مفعول)

بکاررفته تطابق داشته باشد که در اینجا انطباق دارد)

تَنْصُرُ كَمَا ← تَنْصُرُ اَنْ

ن ← ن ← ضمائر مفعول (ن)

تَنْصُرُ فَا ← تَنْصُرُ

ه ← ه ← ضمائر مفعول (هنا)

تَنْصُرُ فَا ← تَنْصُرُ

نا ← نا ← ضمائر مفعول (هنا)

در صورتی که مفعول مضارع نیاید به ای است تا مرجع ضمیر مفعول قرار گیرد و اگر در صفت یا ضمیر مرجع ضمیر

نیت

تَنْصُرُ اَنْ و تَنْصُرُ فَا ← تَنْصُرُ





مَدَدٌ (جائز التکین) ← مَدَّ

دَدَنَ (ممنوع التکین)

يَمْدُدُ ← يَمْدَدُ ← يَمْدَدُ

\* اگر حرف اول جائز التکین باشد، آنرا ساکن می‌کنیم، به شرط آنکه ما قبلش متحرک باشد.  
\* حرف اول ممنوع التکین نباشد و حرف قبل از آن ساکن باشد، حرکت آنها را عوض کرده و حرکت حرف اول را به حرف ما قبلش منتقل می‌کنیم.

\* اگر حرف ما قبل اول ساکن نباشد ولی فاء الفعل باشد، اگر چه عده باشد، باز هم همان حرف اول را حرکتش را به ما قبلش منتقل می‌کنیم.

أَشْشَرُ ← أَشْشَرُ

حوادث استمال: ① حرف ما قبل صحیح و ساکن باشد

و یا ② فاء الفعل باشد اگر چه عده باشد

\* اگر هیچکدام از شرایط ① و ② اعراض نشود و موجود نبوده، حرکت حرف اول حذف می‌شود و همانند مَدَدٌ که در بالا آمد.

\* اگر در جای هر دو فاعله قابل اجواب باشد، اوله مقدم است.

مَدَدٌ ← مَدَّ

مِنْ مَا خَلِقُ ← مِمَّا خَلِقُ

صدا ادغامی در تنگی و (در آن حالات حرکت ادغام صورت تکبیر است)

① لزوم سکون به جهت واقع شدن در کنار غیر متصل از نیاز سکون داشته باشد.

### مَدْرُتُنْ

② لزوم سکون نسبت به آنکه حرف اول تنگی است و نمی تواند سکون از آن

### مَدْرُتْ

\* همیشه با حرکت حرف "مدغم فیه" و سکون "مدغم" را می خوانیم، حرکتی که نسبت به ادغام تنگی می شود.

## ماضی :

۱- مَدَرْتُ ← مَدْرْتُ ۱۱- مَدَرْتُهَا ← مَدْرْتُهَا

۲- مَدَرْتُهَا ← مَدْرْتُهَا ۱۲- مَدَرْتُنَّ ← مَدْرْتُنَّ

۳- مَدَرْتُوَا ← مَدْرْتُوَا ۱۳- مَدَرْتُتْ ← مَدْرْتُتْ

۴- مَدَرْتُشْ ← مَدْرْتُشْ ۱۴- مَدَرْتُنَا ← مَدْرْتُنَا

۵- مَدَرْتُكُنَا ← مَدْرْتُكُنَا \* از ا تا ه ادغام صورت می خورد (واجبی)

۶- مَدَرْتُنْ ← مَدْرْتُنْ \* از ج تا ع ادغام صورت نمی خورد (متنوع)

۷- مَدَرْتُسْ ← مَدْرْتُسْ (به جهت لزوم سکون در کنار غیر متصل)

۸- مَدَرْتُهَا ← مَدْرْتُهَا

۹- مَدَرْتُهَا ← مَدْرْتُهَا

۱۰- مَدَرْتُيْ ← مَدْرْتُيْ

ادغام جائزها: در صیغه‌ها که علامت جزم نکلون باشند صورت می‌گیرد.

صیغه‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵

① در امر

② در فعل مضارع مجزوم به "لم"

### المر

۱- لِمَدَدٌ ← لِمَدَّ، لِمَدَّ، لِمَدَّ - ۷- اَمَدًا ← اَمَدًا، اَمَدًا، اَمَدًا

۲- لِمَدَدًا ← لِمَدَّ (واجب) - ۸- اَمَدًا ← اَمَدًا (واجب)

۳- لِمَدَدُوا ← لِمَدَّوا (واجب) - ۹- اَمَدُوا ← اَمَدُوا (واجب)

۴- لِمَدَدٌ ← لِمَدَّ، لِمَدَّ، لِمَدَّ - ۱۰- اَمَدِي ← اَمَدِي، اَمَدِي، اَمَدِي

۵- لِمَدَدًا ← لِمَدَّ (واجب) - ۱۱- اَمَدًا ← اَمَدًا (واجب)

۶- لِمَدَدُونَ ← لِمَدَدُونَ (متع) - ۱۲- اَمَدُونَ ← اَمَدُونَ (متع)

۱۳- لَا مَدَدٌ ← لَا مَدَدٌ، لَا مَدَدٌ، لَا مَدَدٌ

۱۴- لِمَدَدٌ ← لِمَدَّ، لِمَدَّ، لِمَدَّ

\* در صیغه ۱ و ۱۲ ادغام متع است. \* در صیغه ۱۱ جزم نکلون نکلون نکلون نکلون نکلون

\* در صیغه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ ادغام جائزهاست که همیشه در حالت جزم

و با چهار حالت. لکن در حقیقت آنهایی که حرف نکلون نکلون نکلون نکلون نکلون

\* در بقیه صیغه‌ها (۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵) ادغام واجب صورت می‌گیرد.

\* شرط ادغام این است که حرف اول مدغم نباشد (یعنی لازم الحذف نباشد).

# مصارع :

- ۱- يَمْدَرُ ← يَمْدٌ
- ۲- يَمْدَرَانِ ← يَمْدَانِ
- ۳- يَمْدَرُونَ ← يَمْدُونُ
- ۴- يَمْدَرٌ ← يَمْدٌ
- ۵- يَمْدَرَانِ ← يَمْدَانِ
- ۶- يَمْدَرُونَ ← يَمْدُونُ
- ۷- يَمْدَرٌ ← يَمْدٌ
- ۸- يَمْدَرَانِ ← يَمْدَانِ
- ۹- يَمْدَرُونَ ← يَمْدُونُ
- ۱۰- يَمْدَرَانِ ← يَمْدَانِ
- ۱۱- يَمْدَرُونَ ← يَمْدُونُ
- ۱۲- يَمْدَرُونَ (مضغ) ← يَمْدَرُونَ (مضغ)
- ۱۳- يَمْدَرُونَ ← يَمْدَرُونَ (مضغ)
- ۱۴- أَمْدَرٌ ← أَمْدٌ
- ۱۵- نَمْدَرٌ ← نَمْدٌ

\* دو صیغه ۱ و ۱۲ "مضغ الادعاء" است.

\* کلمه صیغه ها به جز دو مورد فوق الذکر به صورت واجب ادغام می شوند.

۷۶، ۷، ۱۵

بکسرته

① فاعل احمیت نداشته باشد.

② فاعل و مفعول آنقدر از نظر مقام اختلاف دارند که به جهت احترام آنها از کسرت می آید؛

③ فاعل مهم است: قَتَلَ الدُّرْدُ (ابن دزد را با بیعت بنی امیه)

④ مجهول به: سُوقِ الْمَالِ

⑤ خیر و غمناز در افعال معلوم به مجهول تفاوتی نمی کند (عمومی اند) و مگر به مقدی به حرفه که در آنجا اختصاصی است.

۱۳۵ و ۱۱ : علت کسره : چون التاء ساکنه واقع می شود طبق قاعده کلی عرب کسره می دهد

أَهْدُرُ أَهْدُرًا أَهْدُرًا

علت فتحه : فتحه خفیف ترین حرکت است فلذا کما می در التاء ساکنه فتوحه می دهند

هَدَّ (مانند کسره و فتحه نقل نیست!)

علت ضمّه : زحمتی که در فعل معلوم است به جهت تناسب با آن می دهد

هَدَّ

\* این سه نظریه محتمل در زبان عرب است، لذا در حقیقت هر سه را در نظر می گیریم تا تمام نظریات را شامل

گردد.

قواعد تخفیف : تواندی برای مهمل کردن در روان کردن هجاء هموزانها.

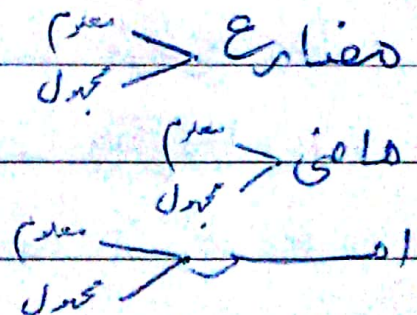
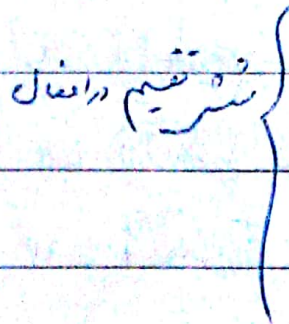
انواع هموزان - نداء الفعل (نقطه این شاخه مورد تخفیف قرار می گیرد.)

صیغ الفعل

نام الفعل

نقطه فقط افعال معلوم مورد بحث

ما حتمه



## ھضار مع (معلوم)

- ۱- یَا مُرُّ ← یَا مُرُّ (جاری) ۷- تَا مُرُّ
- ۲- یَا مُرَانِ
- ۳- یَا مُرُونِ
- ۴- تَا مُرُّ
- ۵- تَا مُرَانِ
- ۶- یَا مُرُونِ
- ۷- تَا مُرَانِ
- ۸- تَا مُرَانِ
- ۹- تَا مُرُونِ
- ۱۰- تَا مُرِنِ
- ۱۱- تَا مُرَانِ
- ۱۲- تَا مُرُونِ
- ۱۳- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (تخفیف واجب)
- ۱۴- تَا مُرُّ

\* کلمۃ صغیرہ ہے جو ۱۳ جائزہ التخفیف میں آتی ہے اور ۱۴ واجب التخفیف ہے۔

## اَا مُرُّ (معلوم)

- ۷- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (واجب)
  - ۸- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (۵)
  - ۹- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (۷)
  - ۱۰- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (۵)
  - ۱۱- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (۵)
  - ۱۲- اَا مُرُّ ← اَا مُرُّ (۷)
- \* در صغیرہ امرتہم میں صغیرہ  
 واجبہ تخفیف تہی میں ہوتی ہے۔

\* در امر غیر حاضر تمام صغیرها جائز القیف هستند و اگر ۱۳ که واجبی تخفیف می شود.

لَا أَمْرٌ ← لَا أَمْرٌ

امر: (جهول)

\* در امر جهول تفاوت زیادی با معلوم رویت نمی شود و مگر در صغیر ۱۳ که همین است:

لَا أَمْرٌ ← لَا أَمْرٌ

## در «أَحْزَهُ» و «أَكَلَ» در صغیرها اوصاف لزوماً همزه آن حذف است

و «أَهْرَهُ» هم می تواند حذف گردد و هم همزه بیاید.

### التقاء ساكین

## اگر دو ساکن در یک کلمه قرار گیرند حرف اول <sup>(۱)</sup> عطف باشد و حرف دوم <sup>(۲)</sup> در غم باشد در انصورت التقاء ساکین

صلى حده است و انصورتی بر آن مترتب نبوده و مجاز است و باسی <sup>(۳)</sup> در غم و مدغم <sup>(۴)</sup> غیر در یک کلمه باشد.

أَنْزَرْتُ ← أَنْزَرْتُ ← أَنْزَرْتُ (مضارع معلوم الفی طبعه)

اما این روش کار در عملی در عربی نداشته است و تابع نمی باشد.

### سأل

سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ
سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ
سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ
سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ	سَأَلْتُ

\* در ماضی «سأل» تخفیف به قلب در صیغه اول جائز است و در باقی صیغها اعلان به حذف تخفیف

واجب است

\* سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي در صیغه ۴ اعلان به حذف م رواج دارد. تخفیف  
لا در فعل امر حاضر

(۱۳۵) و (۲) : عَوِدَ (استنساخ است و تمنع)

۱۹، ۷، ۷۶

سکون

قواعد اعلان عمومی : مربوط به عموم افعال است ، بعضی در اسم و هم کاربرد دارد.  
حفظی : فقط مربوط به باب خاصی است.

قواعد اعلان سکونی ۳ قاعده  
قلبی ۲ قاعده  
حذفی ۱ قاعده

## سکونی :

۹ - انتقال حرکت به ما قبل (ما قبل صیغ و ساکن است) : نَقُولُ - نَقُولُ

۱۰ - (حرکت فمه یا کمره بلند ، ما قبل صیغ و متحرک است) :

که حرف عده نام عن الفعل یا لام الفعل باشد. قَوْلٌ - قَوْلٌ

۱۱ - « ۲ و ۳ » یا « ۵ ی » در آخر کلمه حرکت از حذفی شود:

لَدَعُوْا - لَدَعُوْا

== قلی : ==

۴ - " و " تبدیل بہ " یا " سے لڑا : قَوْلٌ ← قِيلٌ  
 ۵ - " واو " غصا ویدہ لام الفعل بابت و ما قبل مکسور " یا " سے لڑا : دُعْوَةٌ ← دُعِيَ  
 ۶ - " ا " حرف " و " لام الفعل بابت و از حرف جہم بہ بعد بابت " یا " سے لڑا

دُعُوٌّ ← دُعِيَ

۷ - " ی " تبدیل بہ " واو " سے لڑا اگر خارج الفعل بابت :

لَيْسِيٌّ ← لُيْسِيٌّ

۸ - " ا " و " یا " سے لڑا : تبدیل بہ الف سے لڑا، اگر خارج الف بابت :

دَعْوَةٌ ← دَعَا

\* حرکت عارضی : حرکتی را کہ قبل از الف یا یاء نبت یا علامت تنبہ یا نون تائید و یا بہ جهت دفع

استعداد سکنین بابت و عارضی گویند

دُعُوٌّ ← دُعِيَ  
 دَعَا ← دُعِيَ  
 } اولویت با قاعدہ ۱ است.

۹ - " ا " تبدیل بہ " واو " سے لڑا و " ا " تبدیل بہ " یا " سے لڑا :

قَابِلٌ (معلم) ← قَابِلٌ (مبول) ← قَوْلٌ

== حذفی : ==

۱۰ - در اتقاء سکنین حرف علیہ حذف سے لڑا : قَوْلٌ ← قُلٌ

۱۳۵ و ۱۳۶ : تَعَوُّونَ تَعَاوَنَ بوده همچون رُده لمبق قاعده ۹ اعلان شده

بسته

۷۶، ۷، ۲۰

يَقُولُ ← يَقُولُ

۱- انتقال حرکت

قَوْلٌ ← قَوْلٌ

۲- انتقال حرکت با حذف حرکت ماقبل

اعلان ✓ = سکونی

يَدْعُو ← يَدْعُو

۳- حذف حرکت

قِيْلَ ← قِيْلَ

۴- واو ساکن (ماقبل مکسر)

دُعِيَ ← دُعِيَ

۵- واو لام الفتح (م)

يُدْعَى ← يُدْعَى

۶- واو م (مفتوح)

✓ قلبی

يُدْعِي ← يُدْعِي

۷- یاء ساکن (م مفنوم)

دَعَا ← دَعَا

۸- واو واو التثنية (م مفتوح)

قَائِلٌ ← قَائِلٌ

۹- الف (ماقبل مفنوم یا مکسر)

قَوْلٌ ← قَوْلٌ

۱۰- حذف حرف دال التثنية ساکن

✓ حذفی

استثناء: حذفتها من حذفتها من حذفتها

استثناء: حذفتها من حذفتها من حذفتها

حذفتها من حذفتها من حذفتها

حذفتها من حذفتها من حذفتها

حذفتها

اعلال قلبی مقدم است بر اعلال سدونی

دَعَوُونَ ۱ - دُعَاوُونَ ۲ - دِعَاوُونَ ۳

۱ چون قلب مقدم است بر سدن صحیح است

بِئِبِيعُ - بِيْبِيعُ / مَخِوْفٌ - مَخِوْفٌ

بِئِبِيعُ - بِيْبِيعُ / دِعَاوُونَ - دُعَاوُونَ / رَضِيُوا - رَضِيُوا

رَضِيُوا - رَضِيُوا / رَامِي - رَامِي / قَائِي - قَائِي

وَزَان - وَزَان

دُعَاوُونَ - دُعَاوُونَ / دَاعِي - دَاعِي / اِتْسَاءُ (رُحُو، رَحَو)

دِعَاوُونَ - دِعَاوُونَ / اِتْسَاءُ (دَعَا)

مُنْسِرٌ - مَوَسِرٌ

دُعَاوُونَ - دُعَاوُونَ / اِتْسَاءُ (دَعَا، رَضِيُوا، قِيَان، قَسِين، اِخْسُونَ) / بِيْبِيعُ - بِيْبِيعُ

مُنْسِرٌ - مَوَسِرٌ (در ابتدا معلوم بوده وقتی مجهول کردیم تا اعلال فرام رفته است)

بِيْبِيعُ - بِيْبِيعُ / خَائِفٌ - خَائِفٌ / مَخِوْفٌ - مَخِوْفٌ

یا وقتی مُتَشَكَّرٌ کَرِيمٌ فرمایند اعلال فرام شد

۷۶، ۷۷، ۷۸

و نمونگان

ما صیغتهای ماضی صحیح صرف می شود

۱ اگر مصدر آن برداریم و فعل با آن حرف عطف فاء الفاعل حذف کرده ماضی را به عنین الفعل می دهیم

به جای حرف عطف حذف می شود و در آخر اضافه می شود: و عطفه عِدَّة

\* وِزْرٌ چون اسم مصدر است و مصدر نسبت لذا این قاعده روی آن اجرا نمی شود.

\* گاهی وزن و فَعْلٌ م انشؤنه تنبیه می باید و اعلال می شود.

سرا (۲) اگر فعل مضارع پر وزن فَعِلٌ باشد تا، الفعل حذف می شود: لَوْعِدُ ← يَعِدُ

(چون واو بین فتمه و کمره واقع شده است محذوف است)

\* گاهی در وزن فَعِلٌ م انشؤنه عمل می شود.

قَلْ

لَمْ يَلِدْ	لَمْ يُولَدْ	لَمْ يَلِدْ	لَمْ يُولَدْ
←	←	←	←
لَمْ يَلِدْ	لَمْ يُولَدْ	لَمْ يَلِدْ	لَمْ يُولَدْ
←	←	←	←
لَمْ يَكُنْ			

ماضي (سَأَلَ سَأَلًا سَأَلُوا سَأَلَتْ سَأَلْنَا سَأَلْتُمْ سَأَلْتُمْ ...)

مضارع (يَسْأَلُ يَسْأَلَانِ يَسْأَلُونَ ... يَسْأَلِينَ يَسْأَلِينَ ...)

يَسْأَلُ ← يَسْأَلَانِ ← يَسْأَلُونَ ... يَسْأَلِينَ ← يَسْأَلِينَ

سَأَلَ سَأَلًا سَأَلُوا سَأَلَتْ سَأَلْنَا سَأَلْتُمْ سَأَلْتُمْ ...

حذف

سَأَلِي (جائز)

سَأَلُوا (جائز)

حذف

(۱۵۰) و (۱۵۱) : قعظہ مخصوص مذکر است

\* در مثال وادی قاعده اخفای داریم و در مثال بابی قاعده عمومی.

امر مثال : یَعِدُ ← لِيَعِدُ ← تَعِدُ ← عِدْ

- ۱) لِيَعِدُ    ۲) لِيَتَعِدُ    ۳) عِدْ    ۴) عِدِي
- ۵) يَبْعِدُ    ۶) لِيَبْعِدُ    ۷) عِدَا    ۸) عِدَا    ۹) لِأَعِدُ    ۱۰) لِيَعِدُ
- ۱۱) لِيَعِدُوا    ۱۲) لِيَعِدُونَ    ۱۳) عِدُوا    ۱۴) عِدُونَ

امر مجهول مثال : يُوعِدُ ← لِيُوعِدُ

- ۱) لِيُوعِدُ    ۲) لِيُوعِدُ    ۳) لِيُوعِدُ    ۴) لِيُوعِدُ    ۵) لِيُوعِدُ
- ۶) لِيُوعِدَا    ۷) لِيُوعِدَا    ۸) لِيُوعِدَا    ۹) لِيُوعِدَا    ۱۰) لِيُوعِدَا
- ۱۱) لِيُوعِدُوا    ۱۲) لِيُوعِدُونَ    ۱۳) لِيُوعِدُونَ

\* همگی در هم جا بی معنی ارجحتر مبنی بوده و بابی صیغه‌ها را موعود هستند.

مضارع معلوم مثال بابی :

- ۱) تَشِيرُ    ۲) تَشِيرُ    ۳) تَشِيرُ    ۴) تَشِيرِينَ    ۵) أُشِيرُ
- ۶) تَشِيرَانِ    ۷) تَشِيرَانِ    ۸) تَشِيرَانِ    ۹) تَشِيرَانِ    ۱۰) تَشِيرُونَ
- ۱۱) تَشِيرُونَ    ۱۲) تَشِيرُونَ    ۱۳) تَشِيرُونَ

مضارع مجهول مثال بابی :

- ۱) تُوشِرُ    ۲) تُوشِرُ    ۳) تُوشِرُ    ۴) تُوشِرِينَ    ۵) أُوشِرُ
- ۶) تُوشِرَانِ    ۷) تُوشِرَانِ    ۸) تُوشِرَانِ    ۹) تُوشِرَانِ    ۱۰) تُوشِرُونَ
- ۱۱) تُوشِرُونَ    ۱۲) تُوشِرُونَ    ۱۳) تُوشِرُونَ

امر معلول : سَأَلَ سَأَلًا

لَسِيْرٌ ... السَّيْرُ السَّيْرًا السَّيْرًا ... لِأَسِيْرٍ ...

امر مجهول : ...

لَيُوَسِّرُ ... لَيُوَسِّرُ ... لِأُوَسِّرُ ...

### اجوف :

ازواج تلحج در اجوف	}	فَعَلَ فِعْلًا ← حَوِيَ حَيًّا
		فَعَلَ فِعْلًا ← قَوْلَ قَوْلٍ
		فَعَلَ فِعْلًا ← بَيْعَ بَيْعٍ

ماضي معلول : حَوِيَ حَيًّا ← حَانَ حَانَ

- ① حَانَ
- ② حَانَتْ
- ③ حَانَتْ
- ④ حَانَتْ
- ⑤ حَانَا
- ⑥ حَانَا
- ⑦ حَانَا
- ⑧ حَانَمَا
- ⑨ حَانَمَا
- ⑩ حَانَا
- ⑪ حَانَا
- ⑫ حَانَا

\* حَوَيْنَا ← حَانْنَا ← حَانْنَا ← حَانْنَا

ماضي مجهول : حَوِيَ حَيًّا ← حَانَ حَانَ ← حَانَ حَانَ (مجهول بود مستقار بود)

حَانَ حَانَ ... حَانَ حَانَ ، حَانَ حَانَ

مضارع معلول : حَوِيَ حَيًّا ← حَوِيَ حَيًّا ← حَوِيَ حَيًّا

- ① حَوِيَ
- ② حَوَيْتَ
- ③ حَوَيْتَ
- ④ حَوَيْتَ
- ⑤ حَوَيْنَا
- ⑥ حَوَيْنَا
- ⑦ حَوَيْنَا
- ⑧ حَوَيْنَا
- ⑨ حَوَيْنَا
- ⑩ حَوَيْنَا
- ⑪ حَوَيْنَا
- ⑫ حَوَيْنَا

\* كُوفٍ ← كُوفٍ ← كُوفٍ

مضارع مجهول : كُوفٌ ← كُوفٌ ← كُوفٌ منه  
كُوفٌ منه

امر معلوم : كُوفٌ ← كُوفٌ ← كُوفٌ

- |           |           |           |           |           |
|-----------|-----------|-----------|-----------|-----------|
| 1) كُوفٌ  | 2) كُوفٌ  | 3) كُوفٌ  | 4) كُوفٌ  | 5) كُوفٌ  |
| 6) كُوفٌ  | 7) كُوفٌ  | 8) كُوفٌ  | 9) كُوفٌ  | 10) كُوفٌ |
| 11) كُوفٌ | 12) كُوفٌ | 13) كُوفٌ | 14) كُوفٌ | 15) كُوفٌ |

\* كُوفٌ ← كُوفٌ ← كُوفٌ

امر مجهول : كُوفٌ ← كُوفٌ ← كُوفٌ  
كُوفٌ منه

۲۱، ۲۲، ۲۳

نمبر ۱

ماضي معلوم : قَالٌ ← قَالٌ ← قَالٌ

- |           |           |           |           |           |
|-----------|-----------|-----------|-----------|-----------|
| 1) قَالٌ  | 2) قَالٌ  | 3) قَالٌ  | 4) قَالٌ  | 5) قَالٌ  |
| 6) قَالٌ  | 7) قَالٌ  | 8) قَالٌ  | 9) قَالٌ  | 10) قَالٌ |
| 11) قَالٌ | 12) قَالٌ | 13) قَالٌ | 14) قَالٌ | 15) قَالٌ |

\* قَالٌ ← قَالٌ ← قَالٌ

\* إذا ما في بدون حذف و إذا م بعد حرف علة حذف می آید.



\* در صیغه‌های ۱ و ۲ و ۵ نیازی به قاعده نیست

\* تَعْلُ ← تَعْلٌ

امر مجهول: تَعْوَلُ ← تَعْوَلٌ <sup>مجهول</sup> تَقُولُ ← تَقُولٌ اَوْ تَقَالُ ← تَقَالٌ تَقَالُ ← تَقَالٌ

- ① لَتَقَلُّ ② لَتَقَالُ ③ لَتَقَلُّ ④ لَتَقَالُ ⑤ لَأَقُلُّ ⑥ لَأَقَالُ
- ⑦ لَتَقَالَا ⑧ لَتَقَالَا ⑨ لَتَقَالَا ⑩ لَتَقَالَا ⑪ لَتَقَالَا ⑫ لَتَقَالُوا
- ⑬ لَتَقَالُوا ⑭ لَتَقَالُوا ⑮ لَتَقَالُوا ⑯ لَتَقَالُوا

\* در صیغه‌های ۲ و ۳ و ۵ و ۸ و ۱۱ و ۹ نیازی به قاعده نیست

\* باقی صیغه‌ها هم در حاکت حذف حرف عده هستند

① زما شیه فعل مضارع معلوم اجوف معنوم العین باشد ، ماضی معلوم و مجهول از صیغه ششم

به بعد معنوم ان ، می شود در اگر مفتوح العین یا مکسر العین باشد ، مکسر الفادی گردد

② اگر در اجوف وادی ، در مصدرش واد ماقبل مکسر قبل از ان قرار گیرد « و آ » بدل

به یاد می شود « یَا » : قِوَامٌ ← قِیَامٌ

\* این قاعده شرکی دارد و آن اینست - مصدر ما در حاکت ماضی و اویش اعدل شده باشد

لِوَاذٍ ← لِیَاذٍ (چون در حاکت ماضی اش اعدل شده است)

(لِوَاذٍ مصدر لِأَوَذٍ است ، یعنی لِأَوَذٌ ، نِلَاوَذٌ ، مَلَاوَذٌ و لِوَاذٍ)

قال اد :

إِذَا سَمِعْتَ الْأَذَانَ خَابَتْ

خفتگی مکتب مصدر اذان را شنیدی ، ولو به شکل خریدن

ماضی معلوم : بَاعَ ← بَاعٌ

۱) باعَ ۲) باعَتْ ۳) باعْتُمَا ۴) باعْتُمَا ۵) باعْتُمَا

۶) باعَا ۷) باعَا ۸) باعَا ۹) باعَا ۱۰) باعَا

۱۱) باعُوا ۱۲) باعُوا ۱۳) باعُوا ۱۴) باعُوا ۱۵) باعُوا

\* باعَنْ ← باعَانِ ← باعَانِ

ماضی مجهول : بَاعَ ← بَاعٌ ← بَاعٌ ← بَاعٌ

۱) باعَ ۲) باعَتْ ۳) باعْتُمَا ۴) باعْتُمَا ۵) باعْتُمَا

۶) باعَا ۷) باعَا ۸) باعَا ۹) باعَا ۱۰) باعَا

۱۱) باعُوا ۱۲) باعُوا ۱۳) باعُوا ۱۴) باعُوا ۱۵) باعُوا

\* باعَنْ ← باعَانِ ← باعَانِ

مضارع معلوم : يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ ← يَبِيعُ

۱) يَبِيعُ ۲) يَبِيعُ ۳) يَبِيعُ ۴) يَبِيعُ ۵) يَبِيعُ

۶) يَبِيعَانِ ۷) يَبِيعَانِ ۸) يَبِيعَانِ ۹) يَبِيعَانِ ۱۰) يَبِيعَانِ

۱۱) يَبِيعُونَ ۱۲) يَبِيعُونَ ۱۳) يَبِيعُونَ ۱۴) يَبِيعُونَ ۱۵) يَبِيعُونَ

\* يَبِيعَنْ ← يَبِيعَانِ ← يَبِيعَانِ

امر معلوم : لِيَبِعْ ← لِيَبِعْ ← لِيَبِعْ

۱) لِيَبِعْ ۲) لِيَبِعْ ۳) لِيَبِعْ ۴) لِيَبِعْ ۵) لِيَبِعْ

۶) لِيَبِعَا ۷) لِيَبِعَا ۸) لِيَبِعَا ۹) لِيَبِعَا ۱۰) لِيَبِعَا

۱۱) لِيَبِعُوا ۱۲) لِيَبِعُوا ۱۳) لِيَبِعُوا ۱۴) لِيَبِعُوا ۱۵) لِيَبِعُوا



# ناقص :

ماضی معلوم :

① دَعَوْتُ ← دَعَا

② دَعَوْتُمْ ← دَعَا

③ دَعَوْتُمْ ← دَعَاوَا ← دَعَا

④ دَعَوْتُ ← دَعَا ← دَعَيْتُ

⑤ دَعَوْنَا ← دَعَانَا ← دَعَيْتُ (رأى در اول ساکن با و یا تدریس اتقا، ساکنین و تدریس)

⑥ دَعَوْتُمْ ← دَعَوْتُمْ

⑦ دَعَوْتُمْ ← دَعَوْتُمْ

⑧ دَعَوْتُمْ ← دَعَوْتُمْ

⑨ دَعَوْتُمْ

ماضی مجهول :

① دُعِيَ ← دَعِيَ

② دُعُوا ← دَعِيَ

③ دُعُوا ← دُعُوا ← دُعُوا

④ دُعِيَتْ ← دُعِيَتْ

⑤ دُعِيْنَا ← دُعِيْنَا ← دُعِيْنَا

⑥ دُعِيْنَا ← دُعِيْنَا ← دُعِيْنَا

⑦ دُعِيْنَا ← دُعِيْنَا

⑧ دُعِيْنَا



امر معلوم :

- ① لِدْعُ
- ② لِدْعُوا
- ③ لِدْعُونَ
- ④ اُدْعُ
- ⑤ اُدْعُوا
- ⑥ اُدْعُونَ
- ⑦ اُدْعِي
- ⑧ اُدْعِيَا
- ⑨ اُدْعِيْنَ

\* در صیغهای اول و دوم و ۷ و ۱۲ و ۱۳ اگر حرف ن به سکون است حرف حقه حذف می شود.

① در صیغهای از امر به مجرد که حرف ن به سکون است و علامت جزم حذف حرف عده

(م الفعل) است.

بسم تعالی

۲۲، ۲۳، ۲۴

امتناع الاعلالي :

- ① عين الفعل ليف مقرون
- ② زنده و عيب و شوره (مذخخ يميم) حويل (اخراف حيم)
- ③ ام آلت . قود (گردن هاز) اسود (زنگنه)
- مقود (گردنند) مجنط (لوزن)
- ④ جمع قده (مكتر) كه فقط بين ۳ تا ۱۰ دلالت مي كند. (أفعل ، أفعال ، أفعال)
- ⑤ مصدر باب تفضيل
- ⑥ أفعل تفضيل و أفعل و فعل (عنت مشبهه)
- ⑦ صفة تعجب (أفعل)
- ⑧ وزن فعلان (مصادر) كه معنای حرکت و جنبه را می دهد و در زبان وارد

۹) عن الفظی کہ بعد از آن حرف قد است : حَوَادِثُ (ارتقاء هم دارد)

۱۰) حرف غیر آخر طلمه ملحق : حَقِيقَاتٌ (مذکور که به رباعی ها امانت شده اند و در رباعی نیستند)

۱۱) ه علمه مدد : صَبْرٌ

۱۲) مصادر که ولات بر اثر آن دارند : اِحْتَوَى (عن الفعلان)

ها صی معلومه:

- ۱) حَيٌّ
- ۲) حَيًّا
- ۳) حَيُّوا
- ۴) حَيِّتُمْ
- ۵) حَيِّتُمْ
- ۶) حَيِّتُمْ
- ۷) حَيِّتُمْ
- ۸) حَيِّتُمْ
- ۹) حَيِّتُمْ
- ۱۰) حَيِّتُمْ
- ۱۱) حَيِّتُمْ
- ۱۲) حَيِّتُمْ
- ۱۳) حَيِّتُمْ
- ۱۴) حَيِّتُمْ
- ۱۵) حَيِّتُمْ

مضارع معلوم:

- ۱) يَحْيِي
- ۲) يَحْيِيَانِ
- ۳) يَحْيِيُونَ
- ۴) يَحْيِيُونَ
- ۵) يَحْيِيُونَ
- ۶) يَحْيِيُونَ
- ۷) يَحْيِيُونَ
- ۸) يَحْيِيُونَ
- ۹) يَحْيِيُونَ
- ۱۰) يَحْيِيُونَ
- ۱۱) يَحْيِيُونَ
- ۱۲) يَحْيِيُونَ
- ۱۳) يَحْيِيُونَ
- ۱۴) يَحْيِيُونَ
- ۱۵) يَحْيِيُونَ

اس معلوم د

لَحِيٍّ لَحِيٍّ

١ لَحِيٍّ

٥ لَحِيٍّ اَحِيٍّ

٢ لَحِيَّيَا

٦ اَحِيَّيَا

٣ لَحِيَّوَا

٩ اَحِيَّوَا

٤ لَحِيَّيْ

١٠ اَحِيَّيْ

٥ لَحِيَّيَا

١١ اَحِيَّيَا

٦ لَحِيَّيْنِ

١٢ اَحِيَّيْنِ

١٤ لَاحِيٍّ

١٥ لَاحِيَّيْ

ماہی معلوم د رَآيَ رَآيَ

رَآيَ رَآوَا رَآوَا رَآوَا رَآوَا رَآوَا

مضارع معلوم د تَرَايَ تَرَايَ تَرَايَ تَرَايَ تَرَايَ

١ تَرَايَ

٥ تَرَايَ

٢ تَرَايَانِ

٦ تَرَايَانِ

١٤ تَرَايَ

٣ تَرَايُونَ

٩ تَرَايُونَ

١٥ تَرَايَ

٤ تَرَايْ

١١ تَرَايْ

٥ تَرَايَانِ

١٢ تَرَايَانِ

٦ تَرَايَيْنِ

١٣ تَرَايَيْنِ

مضارع مجهول : تَرِي ← تَرِي

دقیقاً نامتہ معلوم فقط حرف مضارعہ مفہوم است۔

امر معلوم : تَرِي ← تَرِي

- ① تَرِي ② تَرِي ③ تَرِي ④ تَرِي ⑤ تَرِي
- ⑥ تَرِي ⑦ تَرِي ⑧ تَرِي ⑨ تَرِي ⑩ تَرِي
- ⑪ تَرِي ⑫ تَرِي ⑬ تَرِي ⑭ تَرِي ⑮ تَرِي

امر مجهول : تَرِي ← تَرِي

نامتہ معلوم است و حرف مضارعہ مفہوم ہے۔

۲۵، ۲۶، ۲۷

تَرِي

ماضی معلوم : رَمَى ← رَمَى

- ① رَمَى ② رَمَى ③ رَمَى ④ رَمَى ⑤ رَمَى
- ⑥ رَمَى ⑦ رَمَى ⑧ رَمَى ⑨ رَمَى ⑩ رَمَى
- ⑪ رَمَى ⑫ رَمَى ⑬ رَمَى ⑭ رَمَى ⑮ رَمَى

\* صیغہ صر ! و ے و ے و ے حرف عدتہ مخ محذوف است۔

ماضی مجهول :

- ① رَمَى ② رَمَى ③ رَمَى ④ رَمَى ⑤ رَمَى
- ⑥ رَمَى ⑦ رَمَى ⑧ رَمَى ⑨ رَمَى ⑩ رَمَى
- ⑪ رَمَى ⑫ رَمَى ⑬ رَمَى ⑭ رَمَى ⑮ رَمَى

مضارع معلوم : تَرْمِيْ - تَرْمِيْ اِيَّكَ تَرْمِيْ

- 1 تَرْمِيْ      2 تَرْمِيْ      3 تَرْمِيْ      4 تَرْمِيْ      5 تَرْمِيْ
- 6 تَرْمِيَانِ      7 تَرْمِيَانِ      8 تَرْمِيَانِ      9 تَرْمِيَانِ      10 تَرْمِيَانِ
- 11 تَرْمِيْنَ      12 تَرْمِيْنَ      13 تَرْمِيْنَ      14 تَرْمِيْنَ      15 تَرْمِيْنَ

\* در صیغه‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ حذف حرف عده را داریم.

مضارع مجهول : تَرْمِيْ - تَرْمِيْ

- 1 تَرْمِيْ      2 تَرْمِيْ      3 تَرْمِيْ      4 تَرْمِيْ      5 تَرْمِيْ
- 6 تَرْمِيَانِ      7 تَرْمِيَانِ      8 تَرْمِيَانِ      9 تَرْمِيَانِ      10 تَرْمِيَانِ
- 11 تَرْمِيْنَ      12 تَرْمِيْنَ      13 تَرْمِيْنَ      14 تَرْمِيْنَ      15 تَرْمِيْنَ

\* در صیغه‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ حذف حرف عده انجام می‌شود.

امر معلوم : تَرْمِيْ - تَرْمِيْ اِيَّكَ اِرْمِيْ

- 1 تَرْمِيْ      2 تَرْمِيْ      3 تَرْمِيْ      4 تَرْمِيْ      5 تَرْمِيْ
- 6 تَرْمِيَانِ      7 تَرْمِيَانِ      8 تَرْمِيَانِ      9 تَرْمِيَانِ      10 تَرْمِيَانِ
- 11 تَرْمِيْنَ      12 تَرْمِيْنَ      13 تَرْمِيْنَ      14 تَرْمِيْنَ      15 تَرْمِيْنَ

\* در صیغه‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ حرف عده مخزوف است.

امر مجهول : تَرْمِيْ - تَرْمِيْ

- 1 تَرْمِيْ      2 تَرْمِيْ      3 تَرْمِيْ      4 تَرْمِيْ      5 تَرْمِيْ
- 6 تَرْمِيَانِ      7 تَرْمِيَانِ      8 تَرْمِيَانِ      9 تَرْمِيَانِ      10 تَرْمِيَانِ
- 11 تَرْمِيْنَ      12 تَرْمِيْنَ      13 تَرْمِيْنَ      14 تَرْمِيْنَ      15 تَرْمِيْنَ

لین فنون : ہم قواعد مثال برآں جہاں می شود ہم ناقص

مقرون : فقط قواعد ناقص در حضور آن انجام می گیرد

ماضی معلوم : وَقَى ۱ وَوَى ۲

وَقَى ... حمادہ رُحْمَى است

ماضی مجهول : وَوَى ۳ وَوَى ۴

وَوَى ... حمادہ رُحْمَى است

مضارع معلوم : نَوَى ۱ نَوَى ۲ نَوَى ۳ نَوَى ۴

کامثال است

۱ نَوَى ۲ نَوَى ۳ نَوَى ۴ نَوَى ۵

۶ نَوَى ۷ نَوَى ۸ نَوَى ۹ نَوَى ۱۰

۱۱ نَوَى ۱۲ نَوَى ۱۳ نَوَى ۱۴

مضارع مجهول : نَوَى ۱ نَوَى ۲ نَوَى ۳ نَوَى ۴

۵ نَوَى ۶ نَوَى ۷ نَوَى ۸ نَوَى ۹

۱۰ نَوَى ۱۱ نَوَى ۱۲ نَوَى ۱۳ نَوَى ۱۴

۱۵ نَوَى ۱۶ نَوَى ۱۷ نَوَى ۱۸

نَوَى

امر معلوم : نَوَى ۱ نَوَى ۲ نَوَى ۳ نَوَى ۴

نہ ہمارے حطال

۱ لِيَتَّقِيَ ۲ لِيَتَّقِيَ ۳ لِيَتَّقِيَ ۴ لِيَتَّقِيَ ۵ لِيَتَّقِيَ

۶ لِيَتَّقِيَ ۷ لِيَتَّقِيَ ۸ لِيَتَّقِيَ ۹ لِيَتَّقِيَ ۱۰ لِيَتَّقِيَ

۱۱ لِيَتَّقِيَ ۱۲ لِيَتَّقِيَ ۱۳ لِيَتَّقِيَ ۱۴ لِيَتَّقِيَ

اس سے مجھوں : نُوْتِيَ ← لِيُوْتِيَ

۱ لِيُوْتِيَ ۲ لِيُوْتِيَ ۳ لِيُوْتِيَ ۴ لِيُوْتِيَ ۵ لِيُوْتِيَ

۶ لِيُوْتِيَ ۷ لِيُوْتِيَ ۸ لِيُوْتِيَ ۹ لِيُوْتِيَ ۱۰ لِيُوْتِيَ

۱۱ لِيُوْتِيَ ۱۲ لِيُوْتِيَ ۱۳ لِيُوْتِيَ ۱۴ لِيُوْتِيَ

ماضی معلوم : لُوِيَ ← لُوِيَ

لُوِيَ ..... حمایت نامعین است، (رَمِيَ)

ماضی مجھوں : لُوِيَ ← لُوِيَ

لُوِيَ ..... " " " " " "

مضارع و امر آن ہم ہنگونہ حسند و حمایت نامعین عمل میں ہوں۔

ض : ضرب ، م : منع ، س : منع ، ک : کم ، ح : حب ، ن : نضر

۲۶، ۲۷، ۲۸

ہم ہنگونہ

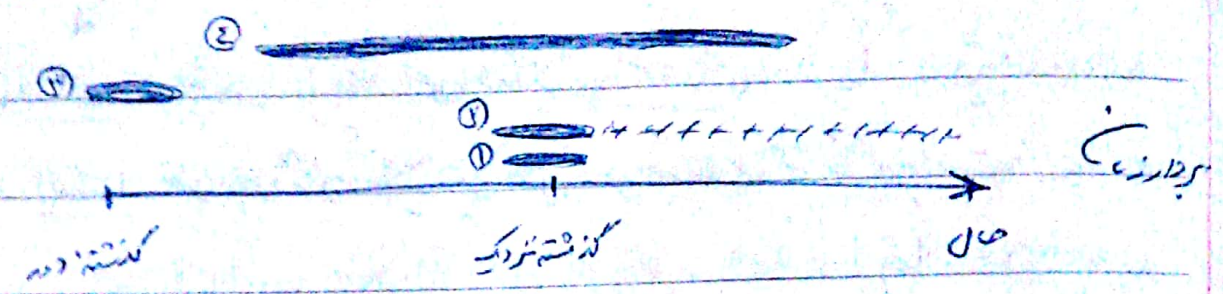
### حالات فعل ماضی

مطلق : دو حالت میں ہو سکتا ہے اور اس کے لئے ماضی

نقد : قَدْرٌ + ماضی ماضی

عید : كَانَ + " (ماضی "قَدْرٌ" نیز آسکتا)

استمراری : كَانَ + ماضی ماضی



① ماضی مطلق که در زمان گذشته اتفاق افتاده است (من رفتم)

② ماضی نقلی که در گذشته اتفاق افتاده است (من رفتمم)

③ ماضی بعید که در گذشته دور اتفاق افتاده است (من رفتم بودم)

\* آنچه از آن زمان جزو ماضی باشد بر سر آن "قد" می آید. (من رفتم بودم) همه معلوم نسبت به حال است.

④ ماضی استمراری که در گذشته اتفاق افتاده و مدتی استمرار داشته است. (من می رفتم)

\* **مَا ذَهَبَ** = لا ذَهَبَ = لَمْ يَذْهَبْ (شکی)

\* **قَدْ مَا ذَهَبَ** = قَدْ لا ذَهَبَ = **لَمَّا يَذْهَبْ** (شکی ماضی نقلی)

← **مَا عَدَّ ذَهَبًا** (کاربردش است) ← **قَدْ لَمْ يَذْهَبْ**

\* **مَا كَانَ ذَهَبًا** = لا كَانَ ذَهَبًا = لَمْ يَكُنْ ذَهَبًا (شکی ماضی بعید)

\* **كَانَ مَا ذَهَبًا** ← **كَانَ لَمْ يَذْهَبْ**

← **كَانَ يَذْهَبُ** ← **مَا كَانَ يَذْهَبُ** = **كَانَ لا يَذْهَبُ** (شکی ماضی استمراری)

\* **قَدْ** بر سر هر فعل بیاید آنرا به حال نزدیک می آید.

۲۶، ۲۷، ۲۸

"لا" فقط زمانی می تواند بر سر فعل ماضی بیاید که فعل دو تا باشد و دو تا "لا" متوالی بیاید.

یعنی "لا" همه جا نمی تواند بیاید: "لا صدق و لا صلی"

# «لقد كان لكم آية في قسطن القتا»

در این آیه قسطن خبر برای کان مبتدیه فعل ماضی بعید ساخته شده است.

آنچه در مورد فعل یاد گرفته ایم :

⑫	⑪	⑩	⑨	⑧	⑦	⑥	⑤	④	③	②	①
فعل	عاضی	نُدائی	مجدد	مذکر	مفرد	غائب، مصلوم	لازم	معن	لاکون	تأمری	عرب
کرم	مضارع	رباعی	مذکر	مفرد	مفرد	مخاطب، مجول	مستقل، جمیع	مضارع	مضارع	مضارع	عربی
	امر					تکلم					اجوف

⑬

مستقر

۷۶، ۷، ۲۷

به جهت برابری کلمات قسطن و قسطن <sup>بنا بر</sup> جمع هم قسطن یعنی صواب است.

غیر مستقر

بسم تعالی

۷۶، ۷، ۲۸

حال و مستقبل (حروف یقین یا تنفید)

منفی (حروف نفی)

مجزوم (در جزم)

مصغوب (در غیب)

استفهامی (حروف استفهام)

مؤنث (در تأکید)

## حالات فعل مضارع :

حروف تعین: **ل** (برابر حال) **س** و **سوف** (برابر آینده) [حروف تنفیر گویند]

در نفی: **ما** و **لا** ← گاهی معنی تأکیدی هم می‌رسانند.

خبر: **لکم**، **لها**، **لام امر**، **لا ینهی**، **اداة شرط**

لم و لها: معنای مضارع را به ماضی منفی تبدیل می‌کنند. (حرف مجمل)

لام امر: معنی خبری را به امری تبدیل می‌کند. (حرف امر)

لام نهی: ... (حرف نهی)

اداة شرط: مختص به آینده: **إن**؛ **إن تصیری**؛ **أصیری** (اگر بویی می‌زوم)

**إن**، **مئن**، **منا**، **أئینا**؛ مختص به ماضی: **لو**؛ **لو تصیری**؛ **أصیری** (اگر زده بودی می‌زوم)

تفاوت لم و لها: ① تمام معنی بودن معنی را تا زمان کلمه می‌رسانند.

② در لها غالباً ترفع و انتظار در وقوع حس است.

③ معنی به تا وجود قرین جایز الکنز است (معنی می‌تواند حذف شود)

۲۸ ۷ ۶۶

ک  
م  
ب  
ع  
ن

تفاوت **إن** و **لو**:

① **إن** عامل مجمل است و لکن **لو** همیشه عامل مبتدئ

② **إن** زمان معنی را حفظ می‌کند ولی **لو** زمان را به ماضی باز می‌گرداند.

حروف ضمه ا، اُن، اَنْ، اُكُنْ، اِذَنْ

اُنْ : معنی فعل را به مصدر برمی گرداند : اُنْ يَذُحِبُ (رستن)

اَنْ : معنی فعل را آینده کرده و منفی می شود : اَنْ تَرْتَفِعِي (مرا نخواهی دید)

اُكُنْ : معنی را عدت ماقبل قرار می دهد . (معنی « به خاطر » یا « به جهت » می دهد)

اِذَنْ : فعل را جزاء یا جواب طلب معهود می قرار می دهد .

بمرتعا

۷۶، ۷، ۲۹

در "ذاقص" فتم بر هر حرف ملکه به عنوان علامت نصب که آمد فقط در « الضی » تقدیری

است در « یا می » و « و او می » چون اخف حرکات است به راحتی می آید بحسب حذف نمی گردد

اُنْ = لَأَ + اُنْ    اَنْ = اُنْ + اَنْ    اِذَنْ = اِذْ + اَنْ

مغز نشی    مغز استقبال

مغز تأکید نمی دارد . ( اَنْ تَرْتَفِعِي به هرگز نخواهی دید )

اِذَنْ اُكْرِمِي (پس من ابرام کنم شما را)

لحظ جزاء است و هم جواب

⑩ و ⑪ : كَانَ ظَانِمٌ ، كَانَ يَحْرُبُ ، لَهَا تَقَرُّوْا ، كَانُوا يَلْعَبُونَ

م مهم است ؛ : اِنْ تَرْتَفِعِي اُكْرِمِي

\* چون نفس نسبت دارد به آن "جزاء" گنسی لود \* چون در جواب آمده است به آن "جواب" گویند



صفحہ ۱۲۴ (۹ و ۲)

\* در صفحہ ۱۲۴ جمع مذکر جابر زون عوض رفع را با زون تقدیمه مفتوح عوض کنیم . نَضْرِبُونَ نَضْرِبْتُمْ نَضْرِبُوا

\* مؤنث فون حذف نمی شود و پس از جبرکیر از و الی زون حاکب الف لغت نمی شود :

صفحہ ۱۲۶ (۱۲ و ۶) نَضْرِبَانِ

\* در صفحہ ۱۲۶ م جابر زون عوض رفع را با زون تقدیمه عوض کنیم : نَضْرِبِينَ نَضْرِبِي نَضْرِبِي

صفحہ ۱۰

- ۱ نَضْرِبِينَ ۲ نَضْرِبَانِ ۳ نَضْرِبَانِ ۴ نَضْرِبِي ۵ نَضْرِبَانِ ۶ نَضْرِبَانِ ۷ نَضْرِبَانِ ۸ نَضْرِبَانِ ۹ نَضْرِبَانِ ۱۰ نَضْرِبَانِ ۱۱ نَضْرِبِي ۱۲ نَضْرِبَانِ ۱۳ نَضْرِبَانِ ۱۴ نَضْرِبَانِ ۱۵ نَضْرِبَانِ

مصارع معلوم مؤکد

- ۱ نَضْرِبِينَ ۲ نَضْرِبِي ۳ نَضْرِبِي ۴ نَضْرِبِي ۵ نَضْرِبِي ۶ نَضْرِبِي ۷ نَضْرِبِي ۸ نَضْرِبِي ۹ نَضْرِبِي ۱۰ نَضْرِبِي ۱۱ نَضْرِبِي ۱۲ نَضْرِبِي ۱۳ نَضْرِبِي ۱۴ نَضْرِبِي ۱۵ نَضْرِبِي

- ۱ نَضْرِبِينَ ۲ نَضْرِبِي ۳ نَضْرِبِي ۴ نَضْرِبِي ۵ نَضْرِبِي ۶ نَضْرِبِي ۷ نَضْرِبِي ۸ نَضْرِبِي ۹ نَضْرِبِي ۱۰ نَضْرِبِي ۱۱ نَضْرِبِي ۱۲ نَضْرِبِي ۱۳ نَضْرِبِي ۱۴ نَضْرِبِي ۱۵ نَضْرِبِي

امر معلوم مؤکد : قُلْ (قَوْلٌ) ← قُولٌ

- ۱ لِقَوْلِي ۲ لِقَوْلَانِ ۳ لِقَوْلَانِ ۴ لِقَوْلَانِ ۵ لِقَوْلَانِ ۶ لِقَوْلَانِ ۷ لِقَوْلَانِ ۸ لِقَوْلَانِ ۹ لِقَوْلَانِ ۱۰ لِقَوْلَانِ ۱۱ لِقَوْلَانِ ۱۲ لِقَوْلَانِ ۱۳ لِقَوْلَانِ ۱۴ لِقَوْلَانِ ۱۵ لِقَوْلَانِ

لِقَوْلَانِ

- ۱ قَوْلِي ۲ قَوْلَانِ ۳ قَوْلَانِ ۴ قَوْلَانِ ۵ قَوْلَانِ ۶ قَوْلَانِ ۷ قَوْلَانِ ۸ قَوْلَانِ ۹ قَوْلَانِ ۱۰ قَوْلَانِ ۱۱ قَوْلَانِ ۱۲ قَوْلَانِ ۱۳ قَوْلَانِ ۱۴ قَوْلَانِ ۱۵ قَوْلَانِ



\* مصدر تَلَاثَى <sup>88</sup> تَلَاثَى است و نه تَلَاثَى چون از ماضی بود گشته می شود.

\* سه بابی که ماضی ایشان چه حرفی است (یک حرف زائد دارد) در مضارع حرف مضارع ایشان معلوم است.

### قواعد اعلال مضوعی مزید:

① حرف عته بعد از الف زائد در مصدر قَتَبَ به جزین می شود.

② « سَی » اگر لام الفعل باشد ماقبل خود را در مصدر مَلَسَ می کند.

### # اَفْعَالٌ :

اَفْعَالٌ    نَفْعِلٌ    اِفْعَالٌ

\* همزه آن قطع است و نه وصل. امر: اَفْعِلْ

\* در مصدر اجوف قاعده ای است مبنی بر حذف عین الفعل و افاضه کردن « ق » در انتهای مصدر:

اِقْوَامٌ ← اِقَامٌ ← اِقَامَةٌ

\* در « وَأَي » که به باب افعال رود، همزه امر حذف می شود و یک « ق » مضاف می گردد.

أَرَى    نَرَى    أَرَاءُ

[ به نظر من تنها یک قاعده موجود است و آن اینست که در مصدر باب یک معرکاه عین الفعل محذوف گردد و در صورت

دوری از اشتباه با صیغها و دیگر یک تالی گردد عین الفعل در آخر مصدر افاضه می گردد ]

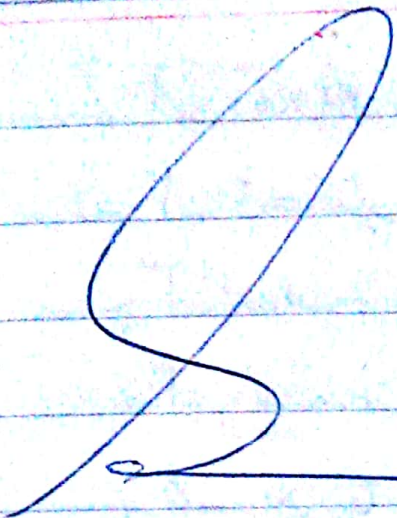
\* اگر مَعَلَّ مفاعلی به باب « افعال » رود نقطه تراژد اطلاق شود و در تصنیف غنایان بود.

آتوا } جمع مذكر غائب (ماضی باب افعال)  
آتوا } جمع مذكر مخاطب (امر v v)

تَهْلُؤُونَ [صغیراً للمخاطبون مجهول مؤنک مفعول خفیفه]  
تَوْفِئُونَ بِهِ [للعاقب v v v]

- ۱- تعذیر: ذَهَبَ (رفت) - أَذْهَبَ (روان کرد) [مضارع غایب است]
- ۲- دخول فاعل حد وقت: أَمْسَجَ (داخل می شد)
- ۳- وصول وقت: أَقْطَفَ (وقت صید رسید) بمقامات فاعلی دارند در بعضی موارد
- ۴- مفعول را دارای صغیر یا متن: أَجْهَلْتُكَ (مخبر یا فمقن) [فعل با این معنی صغیر بود]
- ۵- واحدیت: أَقْمَرُ (دلاری حالت ویرانی شد)
- ۶- سلب: أَجْمَلْتُ (عجبه و ابهت را بر طرف نمودم)
- ۷- تعریض: أَبْلَغُ زَيْدٌ كِتَابَهُ (زید کتابش را بران فرود عرضه کرد)
- ۱- مطاوعه: أَكْبَتِ الْإِنَاءُ (کاسه را در کف می کشید)
- ۹- ضدیت: نَشَطْتُ (گرم زدم) - أَسْهَطْتُ (گرم را باز کردم)





\* عامہ ۱ (حالت ۱) فعل ہمارا لازم ہے کہ

حالت ۹ معنای مجرور یا بہ صورت متفاد آن درمی آید

حالت ۱۰ فعل مجرور ہمارا دارا تا کیڈ مشتمی ہے غایہ

\* قال دراصل قیل بود کہ بمعنی فسخ کردن است

# الکاف

روز شنبہ تا ابتدای جمعہ

تفعللون [ للخطبات مجہول مزید مضارع افعلال ]

فعلل بائنتہ فعلل اجول فعلل افعلل فعلل [ مجہول ہائے مضارع افعلال ]

لا تفعللن [ للغائبات نہیں مؤکد معلوم مضارع افعلال ]

# لفعیل : فعل فعلل فعلل فعلل  
فعلل فعلل فعلل فعلل

\* مصدر ہمزائے ناقص ابن باب بر وزن "تفعیل" ہے آری

۱- تعدیه: فَوَّحَ (فروغال کرد) - فَوَّحَ (فروغال کرد) [معنای عالی این است]

۲- تکثیر: در فعل طَوَّفَ (بیرون آورد) در فاعل مَوَّتَ (المال) چه بیان می کند (موت)

۳- سلب: قَسَّرْتُ (پوست کردم) در مفعول عَلَفْتُ (غمر راستم)

۴- نسبت: كَفَّرْتُ اَبُو جَر (مکانی را کافر کردم) به فاعلی نسبت گرفتارم

۵- تدریج: قَوْلٌ (به تدریج فرودستاد)

۶- ضد افعال: غُرَّطَ (کوتاهی کرد) - ضِدَّ اَحْرَطَ (زیاده روی کرد)

۷- هم معنی با مجرور: زَوَّلَ (تفوت انداخت) - زَالَ (تفوت انداخت)

\* اَمَّتْ [المتکلمه و جده مزید افعال ماضی] (معنی دور شدن بود بار این کار و موقوف شد)

۷۶، ۸، ۸

بگفت

\* ویژگی کسانی که خدا فرموده همیشه در "الْبَاسِ" (باید) هستند:

۱) من اعلى و نجبة ۲) در مقابل خدا انجا و دلبره ۳) صدق با محسنی هم آنطور است دارند

قال الله تعالى: اِنَّ سَعِيَكُمْ لُسَبِيَّ؛ تلاش شما بر اوست و سب است

[عجب منتخ زیاد است این بهترین اهل در روایتها می آید ازین است و جالب در قرآن ... اما مال پیش بر برتنی بیستیم]

و ابتداء کلامی از فرزند در می شود صفتی را به معنای سب است و بعد سپس در مورد این صفتی ظریف رحمت، این ظریف

را به باب تفعیل در بر روی شود "سببت" و در جمله اول به باب افعال می رود

أَحْسَنَ (تعدیه) أَجْمَعَ (مطابقت) أَرَدَفَ (تعدیه) أَفْطَرَ (دخول فاعل در وقت)

أَسْرَعَ (هم معنی با جود) أَتَّجَبَتِ (هم معنی با جود) أَشْفَى (واجبیت) أَحْفَيْتُ (هم معنی با جود)

# \* مقاعلة \*

فَاعِلٌ يُفَاعِلُ مُفَاعَلَةً (جَعَلَ)

\* مصدر شال پای در این باب فعل بروزن «مفاعله» ع آید.

\* مضارع معلوم و مجهول فعل لاموز بروزن مفاعله می باشد هستند و با آن از جمله آنها را مشتق می کرد.

\* در صیغه سار ماضی معلوم بروزن باب مفاعله با الف مکه تبدیل به الف می شود و در صیغه مجهول تخفیف صورت گرفته است.

أَفْرَعَتْ (تدریس و رسب) أَفْرَغُ (مضربوز)

۷۶۸/۱۱

۱- شسارکت؛ ضارِبٌ زَبِيحًا (زید با یک زود همزود کرد) (عالمی)

۲- تقدیه؛ بَاعَدْتَهُ (او را دور کردم)

۳- تکثیر؛ فَاغَدَّكَ اللهُ (خدا با او زیاد نعمت داد)

۴- معنای ثلاثی مجرد؛ سَافَرَ زَيْدٌ (زید مسافرت کرد)

\* اِسْتَجَى [بروزن اِسْتَفْعَلَ رفته است و ماضی آن به این شکل ضامده است]

که تواند امیازده: ۸ و ۱۰

عَدَلُ (۳) صَدَقَ (۴) قَسَدَ (۵) كَثُرَ (۱) نَطَمَ (۷)

يَذْحَجُونَ (۲) قَلَعْنَ (۲)

۷۶۸/۱۲

## \* اقعال \* قواعد خصوصی: اِفْعَلُ فِعْلًا اِفْعَالًا

۱- اگر فاعل «ص» و «ض» باشد «ت» تبدیل به «ط» می شود: اِضْطَرَبَ

۲- «ذ» و «ز» باشد «ت» تبدیل به «د» می شود: اِذْرَكَ

۳ « اگر فاء الفعل حرف علة باشد تبدیل به «ت» می‌شود : اِتَّخَذَ

۴ « قاعده تخفیف حمزه در هموز الفاء این باب جاری می‌شود : اِتَّخَذَ - اِتَّخَذَ - اِتَّخَذَ

۵ « اگر تاء الفعل «ت» باشد «ت» تبدیل به «ث» می‌شود : اِتَّخَذَ

۶ « «عین الفعل» ت و ث مرجع دوزخ و سس و ص و ص و ط و ظ « جایز است که «ت»

بدل به آن حرف گردد به ادغام گردد و فاء الفعل مفتوح یا مکسر شود

اِحْتَصَمَ - اِحْتَصَمَ - اِحْتَصَمَ - اِحْتَصَمَ

۷ « در اجوف اگر معنای مشارکت داشته باشد قاعده حتم جاری نمی‌شود : اِزْدَوَجَ

[ حرکت با امر ارجح آموختند ، هرگز نبرد و دهانش دوختند ، اینها را گرفته اند که کم عمر آفا به برده است معنی بگیریم

استراحت و دهانش دوختند ، زان پس امر ارجح آموختند و این با عقل بیشتر متباین است تا تعبیه انگار است

لِتَعْدَادًا [ لغاتینان ثلاثی مزید معلوم افتعال اجوف امر غایب ]

۱ - مطاوعه : اِحْتَمَعُوا (جمع شدن) (غالبی)

۲ - مشارکت : اِحْتَمَعُوا (زیر دیگر با هم دشمنی کردن)

۳ - اتحاد : اِحْتَمَعُوا (زیر هم تنه کرد)

۴ - طلب : اِحْتَمَعُوا (زیر از یک خضات که تاسر کند)

۵ - شوشش : اِحْتَمَعُوا (با شوش مال بپوش آورد)

۶ - معنای ثلاثی مجزئ : اِحْتَمَعُوا (اِحْتَمَعُوا) (جذب و کشیم)

اِتَّخَذُوا - اِتَّخَذُوا [ لغاتینان امر مزید افتعال ]

در مشارکت این باب زیر دیگر علی الیه هم دشمنی کرده اند لذا هر دو فاعلند و هر دو باب معنای یک فاعل است و یک مفعول

یَسَاوُونَ [لغابین مزید مناعلة بمجاور، مؤکد] تَسَاوَيْتُ (معنی تسانی بود)  
 یَسَاوِينَ [للمخاطبة] عَائِن (تعدیه)  
 با یعتد به (معنی تسانن) سَارِعُوا رَبِّكَ وَتَدْعُوا (تسبیح و تالیف)

### # افعال : اِنْفَعَلَ = اِنْفَعِلُ = اِنْفَعَالٌ

\* افعالی که کمبود بروز خارجی دارند فقط در گذشته به این باب میروند مانند: اِنْفَعَسَ

مطالعاً : اِنصَرَفَ (صرف کرد)

### # تَفَعَّلَ : فَعَّلَ = تَفَعَّلُ = تَفَعَّلٌ

\* بیان حرکتی از تکرار تا ... و بعد کسب اثر یا حذف کرد.

### قواعد خصوصاً :

۱) در مضارع مصدر، صیغه جارک و ک و ل و قتل میخورند؛ تا، دوم حذف کنیم (جایگزینی)

۲) اگرنا، الفعل، اذتسج دذرسش من عن ط ظه باب جازاً لاتا، اراحمین آنرا کنیم در افعال، اگر

لازم بود جمله وصل آیدیم (سکس) : اِدَّتْ اِدَّتْ اِدَّتْ

۳) در بعضی افعال مضارع لام الفعل بدل به «یا» می شود: تَلَّنْ تَلَّنْ تَلَّنْ

۴) در مصدر ناقص واوکی، واو لام الفعل بدل به «یا» می گردد و ما قبلش را سکس

کند : تَرَجَّوْ تَرَجَّوْ تَرَجَّوْ

\* فَأَمَّا صَدَقٌ [ صيغة ۱۲ باب تَفَعَّلُ مضارع مستوفى بحرف «فاد» مضروباً به مقتدره ]

\* أَطَهَّرُوا [ للقائين ما هنا تَفَعَّلُ بِأَنَّ الدخا ليين امر تَفَعَّلُ ]

۱۸، ۸، ۷۶

نوع  
مربعا

۱- مطاوعه: ادَّتَبْتُكَ فَنَادَيْتُكَ (ادب كردم بر ادب شد) (عالمی)

۲- تكلف: تَشَجَّعَ (بزرگت خود را شجاع نشان داد) (بزرگت از خود شجاعت نشان داد)

۳- اتخاذ: تَوَسَّطَ (متوسطا میبرد) تَوَسَّطَ الْحَجْرَ (سنگ را مابین خود بایش قرار داد)

۴- طلب: تَعَلَّيْتُ الْأَمْرَ (خودم کار خود را انجام گرفتم)

۵- تدریج: تَجَرَّعَ الْعَاءَ (آب را جرعه جرعه نوشید)

۶- تجنب: تَأْتَمُّ (از گناه دور نگارند)

۷- صبر و استقامت: تَأَمَّلتِ الْمَرْأَةُ (زن می شوهر [ اُتَمَّ ] شد)

۸- شکیبایی: تَطَلَّمتُ (از ظلم شکیبایی کرد)

۹- معنای ثلاثی مجرجه: تَبَسَّمَ بِأَنَّ تَبَسَّمَ (لحند زدن)

\* كَلَّلًا [ ما هنا الدخا ليين مضارع مؤنث تَفَعَّلُ بِأَنَّ امر الدخا ليين مضارع مؤنث تَفَعَّلُ ]

\* در اینجا در حالت ملامه حالت ستمی که از باب تَفَعَّلُ می آید مجزاً به صورت اولش یعنی لازم روی آورده یعنی

در این باب در حالت ملامه و در وقت ماضی لازم می آید. باب تَفَعَّلُ برای مطاوعه باب تَفَعَّلُ می باشد.

ادامد مطالب این جزوه در دفاتر دیگری آمده است.